

دوم خردادی‌ها را رادیکال می‌دانست اما هیچ‌گاه مسئولیت آن دوره خود را نپذیرفت. مگر می‌شود رئیس‌جمهور بی‌اطلاع باشد؟

اصلاح طلب آیا به «شهروند برابر حقوق» معتقد است؟



ضروری است جریان اصلاحات از برخی تفکرها و جریان‌ها زدوده شود.

به گزارش اسپادانا خبر، سعید حجاریان، تئوریسین جریان اصلاحات ایران در گفت و گو با همشهری گفت:

مرزبندی در سیاست، گریزناپذیر است و نیروها و اندیشه‌های سیاسی، به‌ویژه بخش‌هایی که سازمان‌یافته‌اند، در مقاطعی باید دست به مرزبندی بزنند. این مرزبندی‌ها گاه به صورت پیش‌دستانه است و گاهی جنبه هویتی و دفاع از خود می‌گیرد. من موافق هر دو اینها هستم و معتقدم ضروری است جریان اصلاحات از برخی تفکرها و جریان‌ها زدوده شود. طی سالیان گذشته من بارها تحت عناوین مختلف از بازسازی و بازاریابی گفته‌ام؛ زمانی از مرگ اصلاحات و چگونگی زنده ساختن آن گفتم و مدت‌ها بعد از ضرورت تشکیل هسته سخت اصلاحات؛ همه اینها معطوف به نوعی مرزبندی بوده که حتماً تدروی و کندروی هم در آن مستتر است. بعد از انتخابات دوم خرداد 1376 از آن مقطع، زمزمه‌هایی بلند شد که جریان پیروز انتخابات تدرو و رادیکال است. این عبارت‌ها اول بار از سوی شکست‌خورده‌گان مطرح شد و گفتند، ستاد خاتمی بر تخریب ناطق نوری متمرکز شده و ذیل آن پروژه قاطبه جریان راست سنتی را بی‌اعتبار کرده و حتی تمامیت نظام را هدف قرار داده است. این زمزمه‌ها در انحصار این جریان نماند و به‌مرور، به جریان راست مدرن و اصلی‌ترین نماینده آن، حزب کارگزاران سازندگی رسوخ کرد و آنها نیز گفتند جریانی درون دوم خرداد، به ترتیب در دولت، شورای شهر، مجلس و دیگر نهادها فرض را بر تدروی و تقابل گذاشته است. این رویه متأسفانه به درون جریان محوری اصلاحات هم کشیده شده است و آن‌ها هم به تدروی و تقابل متوجه شدند. حتی می‌توان به گفتارهای منتسب به آقای خاتمی هم ارجاع داد که ایشان هم بعضی را تدرو می‌داند.

حجاریان می‌گوید:

اصلاح‌طلبی چارچوب مشخصی دارد؛ اگر از آنها عدول کنیم دیگر اصلاح‌طلب نیستیم. طیفی از دوستان مانند آقایان قدیانی، آفاجری و با کمی اختلاف تاج‌زاده رویکرد انتقادی‌تر پیش گرفته‌اند و طیفی دیگر مانند آقای نبوی معتدل هستند و حتی به سمت حزب کارگزاران سازندگی گرایش پیدا کرده‌اند. خب، این اختلاف نظر از جنس انشعاب -که پیش‌تر در این حزب رخ داد- نیست اما از نوعی مرزبندی حکایت دارد. حالا شاخص تدروی و کندروی چه‌کسی و کدام رویکرد است؟ قدیانی، آفاجری و تاج‌زاده به‌زعم برخی تدرو هستند چون انتقادات مبنایی مطرح می‌کنند و نبوی تدرو نیست چون حتی از دولت روحانی هم انتقاد نمی‌کند. من معتقدم باید هر دو صدا را به رسمیت شناخت اما ضروری است که مرزها شفاف شود. شاید، بتوانیم برای اصلاح‌طلبی متنی از جنس مانیفست تهیه کنیم تا افراد و احزاب خود را با آن تطبیق دهند و دیگران نیز بتوانند سره را از ناسره تشخیص دهند اما در کوتاه‌مدت معتقدم اصلاح‌طلبی علاوه بر دم‌کراسی و لوازم‌اش باید درباره چند مؤلفه نظر دقیق و صریح داشته باشد. نخستین آنها «عدالت» است. به هر حال یکی از بن‌مایه‌های انقلاب، خیزش علیه نابرابری و فاصله طبقاتی بود که اکنون با هر دو درگیر هستیم. پس، فرد یا حزب اصلاح‌طلب باید به لحاظ نظری و عملی بدانند و بگویند پاسخ‌اش به مسئله عدالت چیست. این امر مستلزم آن است که فساد و ناکارآمدی خودی و غیرخودی نشود و نقد دائماً در جریان باشد حتی اگر نزدیک‌ترین افراد مورد انتقاد قرار بگیرند. دومین آنها بحث «شهروندی» است. چه بپذیریم، چه نپذیریم شهروند درجه دوم و شهروندانی که اساساً به رسمیت شناخته نمی‌شوند، بخشی از واقعیت موجود هستند. فرد یا حزب اصلاح‌طلب باید مشخص کند آیا به «شهروند برابر حقوق» معتقد است یا او هم شابلون و متر و معیارهای محدودکننده دارد؛ مثلاً باید بگوید آیا نظارت استصوابی صرفاً به دلیل حذف اصلاح‌طلبان ناصواب است یا چون شایسته‌ستیز است، باید لغو شود. سومین مؤلفه، «الگوی

سیاست‌ورزی» است. سیاست‌ورزی، شاید از شدت تکرار از معنا خالی شده باشد، اما مردم باید بدانند اصلاح‌طلبان مطابق چه اصول و با چه اهدافی سیاست‌ورزی می‌کنند. آیا کسی که به هر قیمت خود را درون بازی از پیش تعیین شده سیاست‌پرتاب می‌کند، اصلاح‌طلب است؟ آیا کسی که ناظر شرایط موجود است و سیاست داخلی را متغیر درجه دوم می‌داند، اصلاح‌طلب است؟ لافل، پاسخ من به هر دو پرسش منفی است. اصلاح‌طلبی باید بر سر اصول و شروط و راهبردهایی بایستد و اگر چنین نکند بی‌هویت می‌شود. چهارمین مؤلفه «سیاست خارجی» است. واقعیت این است دیگر نمی‌توان در سیاست خارجی از راهبردهای دوگانه سخن گفت و تعارف کرد. یا سیاست خارجی کشور در خدمت توسعه و منافع ملی است، یا فاقد چنین نقشی است و در خدمت توسعه نیست. فرد اصلاح‌طلب بدون مسامحه باید اعلام کند، حامی کدام راهبرد است و صف خود را از راهبردهای هزینه‌ساز جدا کند. به این مؤلفه‌ها می‌توان مواردی دیگر را اضافه کرد اما باید به یک گزاره وفادار بود؛ اصلاح‌طلبی و اصلاح‌طلبان دیگر نمی‌توانند همزمان روی دو صندلی بنشینند و هم این باشند و هم آن. حالا ممکن است کسی اسم این رویکرد را تدروی بداند، خوب بداند. نخستین جرعه‌های تدروی که معطوف به عمل سیاسی بود، مربوط می‌شود به ستاد انتخاباتی آقای خاتمی در بندرعباس. آنجا ستاد را به آتش کشیدند و یکی از اعضای ستاد در آتش سوخت و از دنیا رفت. علاوه بر این چندین نوبت به میتینگ‌ها و سخنرانی‌های ستاد خاتمی حمله شد که شرح این وقایع کمابیش به قلم مرحوم بابک داد ثبت و ضبط شده است. ولی شاید بد نباشد به جلد جدید خاطرات مرحوم هاشمی -انتقال قدرت- ارجاع بدهیم. بنا به روایت ایشان، از 31 فروردین 1376 حملات انصار حزب [] به خاتمی شروع شد و همینطور جسته و گریخته صحبت‌هایی از فشار بر خاتمی به میان می‌آمد تا حدی که شائبه حمایت مستقیم رهبری از آقای ناطق مطرح شد. حتی هاشمی به دیداری با آقای روحانی ارجاع داده و در صفحه 154 کتاب می‌نویسد: «دکتر حسن روحانی آمد. اظهار نگرانی کرد از اینکه پس از موضع‌گیری رهبری، اگر آرای مردم با نظر ایشان هماهنگ نباشد، ضربه بزرگی به نظام خواهد بود و اینگونه موضع را اشتباه می‌دانند...» بخش زیادی از خاطرات این برهه زمانی مربوط است به حمایت‌های یک‌سویه، وزن‌کشی‌ها، تدروی‌ها و مقابله با نظر مردم. تا اینکه هاشمی در تاریخ 30 اردیبهشت می‌نویسد: «آقای موسوی خوئینی‌ها، تلفنی خبر داد که با حکم دادگاه انقلاب، امشب دارند ستاد انتخابات آقای خاتمی را تخلیه می‌کنند.» خوب اینها نشانه‌های تدروی است. حالا باید بررسییم دوم خردادی‌ها تدرو بودند یا جریان مقابل‌شان. من برای جلوگیری از طولانی‌شدن بحث از ارجاع به روزنوشته‌های بعدی هاشمی و ذکر بعضی دیگر از مسائل خودداری می‌کنم اما خوب است علاقه‌مندان سیل عذرخواهی‌های معاونان و مدیران وزارت اطلاعات آقای فلاحیان را در این جلد از خاطرات آقای هاشمی بخوانند. به عنوان نمونه هاشمی در روزنوشته 17 خرداد می‌نویسد: «جمعی از مدیران وزارت اطلاعات آمدند. از احتمال اینکه در کابینه جدید، وزیر خارج از اطلاعات بیاورند و جمع‌شان را پراکنده کنند، اظهار نگرانی نمودند. از دخالت در انتخابات به نفع آقای ناطق نوری شرم‌منده‌اند. برای اینکه وزیر جدید، فردی از خودشان باشد، استمداً کردند.» اینها همان افرادی بودند که کارناوال عاشورا را ساختند و در گذشته نیز سوابق مشعشعی داشتند. خوب، اینها مگر نشانه تدروی نیست؟

او می‌گوید:

چند مسئله درباره چپ‌ها (خط‌امامی‌ها یا اصلاح‌طلبان) مطرح است؛ اعدام و ابستگان رژیم پهلوی، اشغال سفارت آمریکا، انفجار نخست‌وزیری و حتی قتل‌های سال 1367. من هم منتقد اقداماتی مثل اعدام و اشغال سفارت هستم اما این مسائل را باید امتداد انقلاب دانست و گفت منشأ صدور این احکام و دلیل بروز این اتفاق‌ها در همان اندیشه انقلابی است و نمی‌توان آنها را به اقدامات یک فرد یا چند جوان دانشجو تنزل داد. درباره پرونده انفجار نخست‌وزیری هم که بحمد [] همه دوستان ما را چندسال پس از واقعه زندانی کردند، در انفرادی نگه داشتند و مفصل بازجویی کردند؛ آن هم در دوره سیطره چپ‌ها. الان هم معتقدم هر نوع اتهامی متوجه چپ‌هاست، کنفرانس خبری بگذارند و اعلام کنند. اعدام‌های سال 1367 هم بحث خاص خود را می‌طلبند اما اجمالاً می‌توانم بگویم اولاً آن اقدامات اساساً نمی‌توانست در سطح اقدامات و تصمیم‌های یک جریان سیاسی رخ دهد، ثانیاً دست‌اندرکاران در قید حیات هستند و حتی از اقداماتشان دفاع می‌کنند اما کسی که درباره این مسائل حساس است، چه خوب است کارنامه آقای لاجوردی را هم بررسی کند و گریزی به دوره فعالیت آقای فلاحیان در وزارت اطلاعات بزند. شعبه 7 دادستانی و وزارت اطلاعات آقای هاشمی در اختیار جریان راست بود و کیس‌های زیادی هم قابل بررسی است. نقد من به هاشمی اینجاست. ایشان دوم خردادی‌ها را رادیکال می‌دانست اما هیچ‌گاه مسئولیت وزارت اطلاعات دوره خود را نپذیرفت. مگر می‌شود آن حجم از وقایع ریز و درشت رخ دهد و رئیس‌جمهور -آن هم با سطح اختیارات دوره سازندگی- بی‌اطلاع باشد؟ چرا هاشمی سکوت کرد؟ به هر حال یک نفر باید پاسخگوی کارنامه سعید امامی و باندش می‌بود. در دوره اصلاحات هم از سوی اصلاح‌طلبان تدروی رخ نداد و نمی‌دانم چرا دوستان بر سر عذرخواهی رقابت می‌کنند. جریان انصار حزب [] انتهای منطقی تدروی خیابانی بود و وقت زیادی از دولت اصلاحات گرفت. شما امروز نمی‌توانید تصور کنید وزیر دولت مستقر را در خیابان کتک بزنند، اما اینها نوری و مهاجرانی را کتک زدند. شما نمی‌توانید تصور کنید رسماً اسامی سوژه‌های ترور منتشر شود و تهدید به قتل کنند، اما کردند. ببینید؛ اینها دکترسروش را کتک زدند و حتی قصد از بین بردن او را داشتند؛ به چه جرمی؟ بحث اندیشه‌ای. در این دوره، سطوحی از قدرت رسماً در موضع جنگ با دولت قرار داشتند. وزارت اطلاعات آقای دری نجف‌آبادی رسماً حرف رئیس‌جمهور را نمی‌خواند. خوب، اینها همه یعنی چه؟ کمی صریح‌تر حرف بزنم. من معتقدم حتی اکبر گنجی هم رادیکال نبود، او واقعیت‌ها را نوشت. شما توجه کنید که بخشی از اتهامات ما یا به بیان برخی، تدروی‌های ما مربوط است به انتقاد از هاشمی. هاشمی در دوره اصلاحات حقیقتاً دمکرات نبود اما دوری از قدرت و نگاه درجه دوم به وقایع ایشان را به نقطه‌ای رساند که موضع‌گیری‌های دقیق و اصلاحی کند تا اینکه از سال 1384 به بعد، اساساً هاشمی جدیدی متولد شد. در انتخابات سال 88 همان وقایع ستاد به‌آفرین در قیطره تکرار شد اما به‌شکل سیستماتیک. مگر می‌شود ستاد انتخاباتی یک نامزد را پلمب کرد؟ مگر می‌شود با حکم سفید امضا افراد یک ستاد را دسته‌جمعی بازداشت کرد؟ من معتقدم دوستان عذرخواه باید تاریخ بیست و چندساله اصلاحات را چند مرتبه دوره کنند تا بدانند تدروی‌ها از سوی چه کسانی سر زده است.

حجاریان معتقد است شدت گرفتن بحث تدرو و کندرو چند خاصیت دارد. اول اینکه مسئله نمایندگی اصلاح‌طلبان را تا حدودی ترمیم می‌کند. مثلاً اگر اصلاح‌طلبی، در ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای، 18 تیر، توقیف نشریات یا دیگر مسائل مانند انتخابات مجلس ششم، اصلاح‌طلبان را مقصر بداند، خودبه‌خود بی‌اعتبار می‌شود و به اعتبار جریان پیشرو اصلاح‌طلبان اضافه می‌کند چرا که

لااقل امروز مشخص است مسئله برخورد با نشریات به چه قصدی بوده و قاضی مخلوع چه پروژه‌ای را پیش برده است. یا در قضیه مجلس ششم مشخص شد مسئله نطق آتشین و مسائل حقوقی و استعفا نبوده است، روندی در جریان بود که به تدریج نهاد قانونگذاری خالی از محتوا شود اما من به دوستان توصیه می‌کنم اگر در گفتار و کردارشان گرهی از کار کشور باز نمی‌کنند و کمکی به تعمیق تفکر نمی‌کنند لااقل به تهمانده جریان اصلاحات لطمه نزنند. من معتقدم اصلاح‌طلبی باید نقد شود. این کار به قوت گرفتن اصلاح‌طلبی کمک می‌کند. اصلاح‌طلبان هم باید نقد شوند و تک‌تک‌شان به نقد کشیده شوند اما نه از موضع تندروی. شاید بتوان آنها را از منظر فرصت‌سوزی نقد کرد زیرا آنها خیلی کارها را باید می‌کردند و نکردند. اما من با دست‌وپا کردن هویت جدید مخالفم و اعتقاد دارم با پیرایش همین هویت، هویتی جدید ساخته می‌شود. یعنی از درون خاکستر، جرقه‌ها بیرون می‌زنند و روشنی می‌آفرینند. از آن سو، قدرت گرفتن راست‌های رادیکال باعث می‌شود که بسیاری از اصلاح‌طلبان دست‌آموز کم‌کم به کنجی بخزند یا به دنبال کاسبی بروند یا حتی به اردوی رقیب نقل مکان کنند. به قول معروف فاذا محصوا بالبلاء قل الדיانون! هنگامی که با بلا امتحان شوند، مؤمنان کمتری باقی خواهند ماند. این بلاها شامل حذف از بوروکراسی، قطع شدن مواهب، تنگ‌تر شدن فضای رسانه، فیلترینگ، تجسس‌های مضاعف و... خواهد بود. این روبه نوعی خودپالایشی را به دنبال دارد و از دل آن هویت اصلی اصلاح‌طلبان احیا می‌شود و آنها که دوام می‌آورند مانند درختان استوار گذر کرده از توفان می‌مانند تا ان‌شاء! نسل جدید اصلاح‌طلبی پروار شده و راه را ادامه دهد.

برچسب ها: [اصلاحات](#) [1]

[اصلاح طلبان](#) [2]